

جایگاه والای مطبوعات سانسور شده در تاریخ!

نویسنده دکتر حسین ابوتراییان

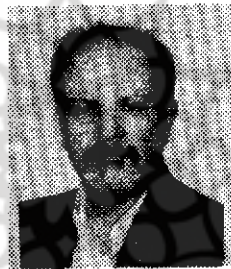
روزنامه و مجله به طور معمول کالانی است که تاریخ مصرف دارد (زیرا اغلب برای زمان مشخص یا موضوعیت خاص زمانی مکانی منتشر می‌شود). اما حیرت آور اینجاست که بعد از انقضای تاریخ مصرف مطبوعات و گذشت زمان، ارزش آنها به مرور افزایش می‌یابد و اعتبارشان بیشتر می‌شود. واقع امر این است که در عمل می‌بینیم علیرغم سپری شدن تاریخ مصرف، دوره‌های کهنه و زرد شده مطبوعات جنبه عتیقه پیدا می‌کند و تبدیل به منبعی گرانبها می‌شود. دلیل اصلی ارزشمندی مطبوعات کهنه این است که شماره‌های گذشته آنها می‌تواند نشان دهد: مردم قبلاً به چه مسائلی اهمیت می‌دادند؛ طبقات مختلف به مسائل زندگی چگونه می‌نگریستند؛ و افراد جامعه درباره اوضاع حاکم بر خودشان چه می‌خوانده‌اند، یا نمی‌خوانده‌اند!

دومین نکته حیرت آور در مورد مطبوعات این است که مطالب مندرج در آنها هر قدر نادرست، یک‌طرفه، سانسور شده، مغرضانه و پر از پیشداوری باشد؛ و کلاً عدم استقلال نویسندگان، یا وابستگی نشریه را به دستگاه‌های حاکمیت نشان دهد، باز هم از ارزش و اهمیت و اعتبار تاریخی آن کاسته نمی‌شود و با گذشت زمان به صورت یک سند گرانبهای تاریخی مورد استفاده قرار می‌گیرد. با توجه به این حقیقت که: مطبوعات در زمان انتشار خود هر چه با تنگناها، فشارها، سانسورها و غرض‌ورزیهای بیشتری مواجه شده باشند، اهمیتشان برای اهل تحقیق و مطالعه بیشتر خواهد بود. چراکه این نوع مطبوعات مشخصاً می‌رسانند که مردم در زمان انتشار آنها چه مطالبی را نمی‌خواندند؛ یا مطبوعات چه چیزهایی را از جامعه پوشیده نگه می‌داشتند و چگونه به مردم نشان می‌دادند. به بیانی دیگر، مشخص می‌شود که برای پوشاندن حقایق امور، و خلافتکاریهای گردانندگان رژیم‌ها و وابستگان، چه ترندهایی به کار بسته می‌شد.

به همین جهت است که مطبوعات سانسور شده قدیمی و آنچه که در مطبوعات انتشار نیافته، تبدیل به مهمترین و کوبنده‌ترین سند علیه کسانی می‌شود که تصور می‌کردند اگر از نشر حقایق و بیان واقعیتها جلوگیری کنند و قلم غیرخودها را بشکنند، علاوه بر مردم تحت حاکمیت خویش، محققین و مورخین آینده را از آگاهی به حقایق باز خواهند داشت. در حالی که درست برخلاف چنین تصویری، همان مطبوعات سانسور شده می‌توانند دقیقاً به آیندگان نشان دهند که: عناصر حاکم چه حساسیتهایی

داشتند؛ مردم را چگونه می‌رقصانند؛ سانسورچی‌ها چگونه عمل می‌کردند؛ و به‌طور کلی چه نوع ناهنجاریهای اجتماعی-سیاسی در جامعه رواج داشته است.

بیهوده نیست که روزنامه‌ها و نشریات دوره قاجاریه را در حال حاضر با هزینه سنگین تجدید چاپ می‌کنند و با قیمت گران می‌فروشند. ارزش فراوان و قیمت سنگین روزنامه‌ها و مجلات دوره پهلوی نیز دلیلی جز این ندارد که محققین و مورخین با علاقه فراوان از میان سطور همان نشریات سانسور شده، به خوبی می‌توانند دریابند که: در آن دوران مردم چه چیزهایی را نمی‌خواندند و یا چه چیزهایی برای خواندن به خورد مردم داده می‌شد، تا



از این طریق به اوضاع حاکم بر جامعه پی ببرند و به دنبال کشف بیماریهای مبتلا به زندگی و افکار مردم باشند.

اهل فن در این موضوع اتفاق نظر دارند که میزان سلامت و بیماری هر جامعه در هر مقطع زمانی، فقط از طریق سنجش مطبوعات آن جامعه در همان مقطع زمانی امکان‌پذیر است، زیرا سلامت و بیماری جامعه ارتباط مستقیم با سلامت یا ناهنجاری دستگاه اندیشه مردم دارد و چنین دستگاهی نیز البته جز پردازش و پس‌خوراندن آنچه در یافت کرده انجام نمی‌دهد.

بنابراین با توجه به این حقیقت که: نظر هر کس نسبت به هر موضوعی (با فرآیند فکری افراد جامعه) فقط به نوع اطلاعاتی ارتباط دارد که دریافت داشته است، می‌توان بلافاصله نتیجه گرفت که اگر اطلاعات درست، واقعی و سالم در اختیار مردم قرار گرفت و نیز به آنها آموختند که آزادانه فکر کنند، حتی اگر تا مدتی هم مردم مطلب را غلط بفهمند و نظر نادرست ابراز کنند می‌توان اطمینان داشت که در آینده نظر و دیدگاه اکثریت چندان دور از واقعیت نخواهد بود. در حالی که اگر برعکس، اطلاعات نادرست، سانسور شده، ناقص و جعلی و مغرضانه به افراد جامعه داده شود، میکروبیهای ویرانگر به ذهن‌ها راه می‌یابد و با تخریب دستگاه اندیشه مردم، آنها را به سطحی پائین‌تر از انسانهای آزاد اندیش می‌کشد و سلامت فکری جامعه را مخدوش می‌کند.

خودکامگان و مطبوعات

کار اطلاع‌رسانی در جوامع را معمولاً رسانه‌ها بر عهده دارند و لذا عملکرد درست یا نادرست آنان اثر مستقیم بر ذهنیات مردم می‌گذارد. ولی چون در میان انواع رسانه‌ها (اعم از دیداری، شنیداری، نوشتاری) فقط رسانه‌های نوشتاری (مطبوعات و کتاب) هستند که باقی می‌مانند و به دست نسل‌های بعد می‌رسند (که البته تا حال حاضر چنین بوده است)، به همین دلیل آنچه مورد توجه مورخین و محققین قرار دارد، نوشته‌های مطبوعات هر دوره است که نشان می‌دهد اطلاعات داده شده به مردم در مقاطع مختلف چگونه بوده است.

مطالب منتشره توسط رادیو و تلویزیون و سایر رسانه‌های غیرنوشتاری، یکی به این دلیل که به صورت کتبی باقی نمی‌ماند (و اگر هم به صورت نوار باقی بماند قابل استفاده برای مورخین و محققین مستقل نیست) و دیگر به این جهت که مطالب آنها (بخصوص رادیو-تلویزیون) بیشتر برای درک و فهم عامه تنظیم می‌شود، هرگز به اندازه مطبوعات برای آگاه کردن آیندگان به اوضاع گذشته‌گان، اهمیت ندارد. بنابراین باز تا کید می‌شود که مطبوعات هر دوره مثل آینه‌ای فرا روی آیندگان، هر آنچه را در ذهن و فکر گذشته‌گان می‌گذشته، به نمایش می‌گذارد.

بحث دیگر این است که گاه عوامل ایجاد مطبوعات ناسالم (یعنی رژیم‌های خودکامه) به خود می‌آیند و با توجه به عوارض وخیم جامعه ناسالمی که در پی ظهور مطبوعات ناسالم پدید می‌آید، نسبت به آینده کشور (و بیش از آن، نسبت به آینده حاکمیت خودشان) هراسناک شده، در صدد چاره‌جویی برمی‌آیند. آنها البته قبل از هر چیز به فکر معالجه مطبوعات می‌افتند، ولیکن چون هدفشان دلسوزی برای جامعه؛ غمخواری برای فرهنگ مردم؛ و طلب پویایی اندیشه ملت نیست، معمولاً راه‌هایی را برای معالجه مطبوعات انتخاب می‌کنند که بجای نابودی میکروبیهای آلاینده، باعث زمین‌گیر شدن ناقلین اطلاعات (مطبوعات) می‌شود، بی‌آنکه خطر واگیری میکروبیهای مخرب دستگاه اندیشه مردم را کاهش دهد. شیوه آنها درست شبیه کسانی است که در سالهای طولانی تاریخ بشر- تا زمان کشف میکروب- عمل می‌کردند. یعنی چون برای امراض واگیر، منشاء درونی (عمدتاً ارواح خبیثه) قائل بودند، اغلب برای نابود کردن عامل مرض به جن‌گیر و جادوگر و رمال و دعانویس رو می‌آوردند، و یا برای ریشه کنی عفونت، بیمار را داغ می‌کردند.

حکومت‌های خودکامه نیز به تقلید از آنها برای

معالجه مطبوعاتی که به زعم خود بیمار می‌پندارند و آنها را عامل بیماری جامعه به شمار می‌آورند، جن‌گیرها و رمالها و دعانویس‌ها را در رأس امور مطبوعاتی کشور می‌گمارند تا به قول خودشان ارواح خبیثه را از جسم و جان مطبوعات دور کنند. و یا به همان آخرین دوا برای خشک کردن ریشه مرض - یعنی داغی - متوسل می‌شوند و ریشه مطبوعات چنان می‌خشکانند که دیگر نشانی از روزنامه و مجله و کتاب، جز همانها که جن‌گیرها و رمالها توانسته‌اند از ارواح خبیثه خلاصشان کنند، باقی نماند.

رژیم پهلوی دوم غیر از این دو روش، کار دیگری هم برای جلوگیری از دستیابی نسلهای آینده به مطالب مطبوعاتی خلاف نظر رژیم خود انجام می‌داد، که البته کاملاً ابتکاری و منحصر به فرد بود. به این ترتیب که مأموران رژیم با توجه به خطر مطبوعات برای آگاهی مورخین آینده، به حقایق زمان حکومت محمدرضا شاه و پدرش، گهگاه به سراغ کتابخانه‌های عمومی و آرشیوهای دولتی می‌رفتند و با قیچی به جان نشریاتی می‌افتادند که در آنها نشانی از انتقاد یا بدگویی یا افشاگری در مورد رژیم پهلوی وجود داشت (عمدتاً مطبوعاتی که قبل از دوران ریاست جن‌گیرها و داغ کردن جراید غیر خودی منتشر می‌شد). در حالی که مأموران شاه نمی‌دانستند نسل‌های بعد برای آگاهی به آنچه بر مردم و جامعه می‌گذشت، نیازی به مطالعه انتقادات یا افشاگرها و یا حتی بدگوئیها ندارند. چون برای ما امروزه آنچه که در مطبوعات عصر پهلوی چاپ نشده، بسیار گویاتر است از آنچه به چاپ رسیده.

یعنی ما به خوبی از ورای آنچه در آن نشریات نیست پی می‌بریم که رژیم شاه به چه چیزهایی حساسیت داشته؛ چه نکاتی را از مردم پوشیده نگه میداشته؛ مسایل را چگونه به مردم نشان می‌داده؛ و در نهایت این که مردم در آن زمان چه چیزهایی را نمی‌خوانده‌اند!

سردبیر - ضمن ارج نهادن به نظریات آقای دکتر حسین ابوترابیان، برای آن که موزخان آینده کمتر دچار اشتباه در داوری شوند، ناگزیر باید به نکته چهارمی هم که در مورد ماهیت مطبوعات تحت سانسور وجود دارد اشاره شود. و آن، مقاومت روزنامه‌نگاران متعهد و مبارز و زیرک در برابر دعانویسان و جن‌گیران رژیم‌های خودکامه است. از همان دوران پهلوی دوم هزاران شاهد و مورد برجا مانده که می‌تواند به موزخان نشان دهد تعویذ جن‌گیران رژیم‌های خودکامه در برابر احساس مسئولیت حرفه‌ای روزنامه‌نگاران زیرک تا چه حد بی‌اثر است. یک مورد را به عنوان نمونه ذکر می‌کنم.

در آغاز دوره واردات گوشت منجمد به کشور شخصی به نام محمد نیرومندی که به احتمال زیاد هنوز در قید حیات است به یکی از معاونان سردبیر روزنامه اطلاعات اطلاع داد اگر یک روز در ساعت یک بعدازظهر در مقابل کشتارگاه تهران باشد به او مدرکی در رابطه با یک جنایت ملی، ارائه خواهد کرد.

این محمد نیرومندی کارمند کشتارگاه تهران بود و می‌دانیم کشتارگاه سابق در محل فعلی فرهنگسرای بهمن قرار داشت. محمد نیرومندی با آن که کارمند ساده

کشتارگاه بود گاه‌نامه‌هایی به همان معاون سردبیر روزنامه اطلاعات می‌نوشت که حاوی اطلاعات و آگاهی‌های در خور توجهی بود و سر نخ‌های جالبی در اختیار وی قرار می‌داد.

به دلیل همین سابقه، معاون سردبیر با محمد نیرومندی قرار ملاقاتی گذاشت و در روز موعود ساعت یک بعدازظهر به کشتارگاه تهران رفت. نیرومندی به این دلیل ساعت یک بعدازظهر را انتخاب کرده بود که در این ساعت کارگران و کارمندان کشتارگاه مشغول صرف ناهار بودند، و محیط برای اجرای مقصود وی مطلوب می‌شد.

وقتی معاون سردبیر روزنامه به محل ملاقات رسید محمد نیرومندی وی را با عجله به داخل سردخانه کشتارگاه برد و انبوهی از لاشه‌های یخ‌زده گوسفندهای وارداتی را به او نشان داد و ایتیکت وصل شده به لثاف پارچه‌ای پیچیده به دور یکی از لاشه‌ها را کند و در مقابل چشمان او گرفت. روی ایتیکت (البته به انگلیسی) نوشته شده بود: ذبح اورگوه - سال ۱۹۵۸ - فقط برای مصارف حیوانی و گیاهی.

بر تمام لاشه‌های موجود در انبار این ایتیکت نصب بود.

با توضیحات محمد نیرومندی و تحقیقات بعدی معاون سردبیر مشخص شد یک شرکت که سهامدار عمده آن یکی از شاهدخت‌زادگان بود این گوشتها را به عنوان مکمل غذای حیوانی و برای پودر کردن و افزودن به خوراک دام یا دان مرغ وارد می‌کنند ولی به خورد خلق الله می‌دهند.

سردبیر آن زمان روزنامه اطلاعات مردی بود که در پس ظاهر آرام و شخصیت محافظه‌کار نمایانه‌اش روح سرکش یک روزنامه‌نگار نهفته بود.

معاون سردبیر موضوع را به آگاهی وی رساند و کسب تکلیف کرد. سردبیر گفت: چاپ کن، ولی شتر ندیدی.

شتر ندیدی ندیدی، در این جا مفهوم خاصی دارد که ناگزیر از توضیح دادن درباره آن هستم.

در مواردی که قرار بود خبر یا مطلبی چاپ شود که عواقب سوء بعدی آن انکارناپذیر بود، روشی اجرا می‌شد که عبارت بود از این که پس از چاپ مطلب، سردبیر بظاهر از چند و چون آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد و طوری عمل می‌شد که مسئولیت بین چند نفر از پالین‌دستی‌ها سرشکن شود. آن وقت همان سردبیر (و کسان دیگر) آشکار و پنهان، اثفا با تمام قوا، می‌کوشیدند با توسل به این و آن، کسانی را که در مضامین اتهام و در معرض خطر قرار داشتند، مورد حمایت قرار دهند!

باری: معاون سردبیر مزبور خبر را تنظیم کرد و کوشید حتی الامکان دور از چشم خبرچینان ساواک و وزارت اطلاعات آن را پس از حروفچینی در صفحه اول و دوم روزنامه جا دهد. رسم بود که فردی (از بردن نام او فعلاً معذورم) که هم از توبره می‌خورد و هم از آخور، تیرهای صفحه اول روزنامه را تلفنی برای سانسورچینان وزارت اطلاعات و جهانگردی می‌خواند. با همه دقتی که برای پنهان کاری بکار رفته بود، مأمور دوجانبه مزبور از تیر

مربوط به همین مطلب آگاه شد و تلفنی (بع پیچ کنان) آن را به اطلاع سانسورچی‌های وزارت اطلاعات رساند. دقیقی بعد از وزارت اطلاعات پیامی به این مضمون رسید. چاپ هرگونه خبر و مطلب راجع به گوشت‌های وارداتی یخ زده اکیداً ممنوع است.

در این هنگام طبق قرار قبلی آقای سردبیر غیب شده بود. لاجرم مأمور دوجانبه مزبور پیام را به همان معاون سردبیر داد و تأکید کرد متن خبر و تیرت صفحه اول مربوط به آن، هر دو باید برداشته شود.

معاون سردبیر تظاهر کرد که به قسمت فنی می‌رود تا اوامر صادره را اجرا کند، اما به جای رفتن به طبقه سوم (قسمت فنی) به طبقه پنجم (ناهارخوری) رفت، غمائل از این که مأمور دو جانبه او را تقییب می‌کند.

در ناهارخوری معاون سردبیر را پای تلفن خواستند. و او که حدس می‌زد تلفن‌کننده باید از وزارت اطلاعات باشد، با اشاره گفت بگوئید رفته طبقه پائین...

این موش و گرگ به بازی تا حدود یک ساعت و نیم بعد ادامه یافت. معاون سردبیر دائماً در طبقات بالا و پائین می‌رفت و مأموران وزارت اطلاعات می‌کوشیدند او را به پای تلفن بکشاند و اتمام حجت کنند.

سرانجام در ساعت ۳ بعدازظهر که چاپ روزنامه (و توزیع آن) تمام شده بود سر و کله مأمور مستقیم سانسور در مؤسسه اطلاعات پیدا شد. او که از یک پا معلول بود معاون سردبیر را پیدا کرد و با خشم گفت: با این کاری که کردی هم خودت بدبخت شدی، هم ما را به دردسر انداختی!

و معاون سردبیر که نقطه ضعف این قبیل کارکنان حقیر را می‌شناخت وی را به سالن ناهارخوری برد و با زیرکی به او حالی کرد اگر شتر را ندیده باشد، راه حلی وجود دارد: بدین ترتیب که با برداشتن تیرت صفحه اول و خبر صفحه دوم، روزنامه مجدداً در مثلث پانصد نسخه چاپ می‌کنند تا بین کلیه مقامات بخش شود (از دربار و ساواک گرفته تا مدیر کل مطبوعات وزارت اطلاعات) و همه قانع شوند سانسور به تمام و کمال اجرا شده است!!

و چنین نیز شد. آن زمان تیراز روزنامه اطلاعات ۱۲۰ هزارنسخه در روز بود. در آن روز ۱۲۰ هزار روزنامه همراه با خبر مربوط به گوشتهای یخ‌زده غیر قابل مصرف برای انسان، برای عوام انتشار یافت و ۵۰۰ نسخه بدون این خبر برای خواص!

و شما آقای دکتر ابوترابیان حتماً یادتان می‌آید بعد چه غوغالی در سطح جامعه برپا شد!

این یک نمونه از تجلی اراده آدمی در برابر غول سانسور و دعانویس‌ها و رمال‌های خودکامگان است. اگر روزنامه‌نویسان شرافتمندان دوره‌خاطرآشان را بنویسند، کار تاریخ نویسان آسانتر خواهد شد. خداوند! به این همکاران همتی عطا فرما که به داد تاریخ نویسان برسند!

و سخن آخر این که: خودکامگان به این دلیل که خود را مرکز لقل قدرت و اراده یک جامعه می‌پندارند، هرگز به ذهنشان خطور نمی‌کند اراده انسانهای بظاهر ناتوان نشانه‌هایی از ایشان برای تاریخ به یادگار خواهد گذاشت که هرگز و با هیچ قدرتی زودنی نیست.